

بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ حقیر هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارم.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نه‌ایه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) مجاز است.
- ✓ توضیحات رنگ‌ها: سبز ← مطلب بالادستی؛ آبی ← ذیل سبز؛ طوسی ← ذیل آبی؛ زرد ← مهم.

#جلسه ۱۳۷: ۹۸۰۸۲۳

الفصل الأول فی المقولات و عددھا

- آدرس‌ها: الهیات شفاء بتصحيح علامه حسن‌زاده مقاله ۲ ص ۱۷۱؛ التحصيل ص ۲۹۳؛ شرح تجرید مقصد ۲ فصل ۱ ص ۱۳۸؛ اسفار ج ۴ ص ۳ تا ۸؛ مباحث مشرقیه ج ۱ از ص ۱۳۶؛

بحث اول: استدلال بر مقولات

- نکته: درباره دو اصطلاح مقول و مقوله:

بحسب اصطلاح، "مقول" یا همان «ما يقال فی جواب ما هو» به بُعد ماهوی میگویند فارغ از اینکه در چه رده‌ای قرار دارد؛ اما "مقوله" فقط به بالاترین جایگاه گفته میشود بطوریکه او بر کل مصادیق رده صدق میکند ولی هیچ چیز بر او صادق نیست. پس مقوله، یک مقول خاص است که جزء اعم ندارد و اگر کسی بپرسد «او چیست؟»، نمیتوانیم برای تعریف او از چیز دیگری غیر از خودش استفاده کنیم یعنی مانند پایین‌دستی‌ها نیست که در تعریف آن‌ها جزء اعم می‌آوریم.

مقدمه ۱: موجودات ممکن، همگی دارای بعد ماهوی هستند. به بیان دیگر بحث مقولات با بُعد ماهوی اشیاء گره خورده است و بُعد ماهوی فقط در ممکنات مطرح است:

لا ريب أن للموجود الممكن ماهيةً هي ذاته التي تستوي نسبتها إلى الوجود و العدم و هي ما يقال في جواب ما هو

- گرچه فرمود: «موجود»، اما این قید، ضروری نیست. آنچه که اهمیت دارد ممکن بودن اینها است منتها چون حکما این مقولات را از استقراء موجودات بدست آورده‌اند اینگونه میفرمایند.
- باین حساب واجب تعالی و ممتنعات از محل بحث مقولات، خارج هستند. البته این، نظر مشهور حکما است. شیخ اشراق بدلیل اینکه معتقد به اصالت ماهیت است میگوید ماهیت باید بگونه‌ای مطرح شود که شامل واجب الوجود نیز بشود. منتها ایشان ماهیت باری تعالی را از جنس نور میداند آن‌هم شدیدترین نور.
- کما اینکه در انتهای جلسه قبل هم تذکر دادیم، این مقدار ملاک، برای تشخیص مفاهیم ماهوی و تمییز آن‌ها از غیرشان کافی نیست. مثلاً بسیاری از معقولات ثانی فلسفی هستند که همین وضعیت را دارند و با این ملاک، خارج نمیشوند. فلذاست که برخی از معاصرین تمایل شده‌اند به اینکه بگویند: ماهیت هر آن چیزی است که استواء نسبت به وجود و عدم داشته باشد خواه معقول اول باشد یا ثانی. خب گرچه این تمایل،

خوبی‌هایی دارد اما آسیب‌هایش بیشتر است فلذا باید همان ملاک باقی بماند اما درعین حال نیاز به یک فصل یا حتی یک مرحله وجود دارد تا گونه‌های متعدد ماهیات از منظر فیلسوف، تبیین شود.

مقدمه ۲: فقط ماهیاتی که جزء اعم و اخص دارند داخل در بحث‌اند:

و أن فی هذه الماهیات مشترکات و مختصات أعنی الأجناس و الفصول

و شکی نیست که ماهیات موجودات ممکن، دارای جزء مشترک (اعم) و جزء مختص (اخص) یا همان جنس و فصل هستند.

• چنانچه در مقدمه ۱، واجب الوجود و ممتنع، از دور بحث خارج شدند، در این مقدمه طیف عظیمی از ماهیات -یعنی ماهیات بسیطه- نیز از بحث مقولات خارج میشوند.

مقدمه ۳: وقتی با این اشیاء که دارای جزء اعم و اخص هستند، از منظر بُعد ماهوی‌شان روبرو میشویم جزءهای اعمی کشف میکنیم که یکی اعم از دیگری است و یکی دیگر، اعم از آن قبلی است و همینطور مسیر ادامه پیدا میکند:

و أن فی الأجناس ما هو أعم و ما هو أخص أی أنهما قد تترتب متصاعدة من أخص إلى أعم

و نیز شکی نیست که برخی از اجناس، اعم و برخی دیگر، اخص‌اند، یعنی اجناس گاهی بر یکدیگر مترتب میشوند، و سلسله‌ای را تشکیل میدهند که از جنس اخص به سوی جنس اعم بالا میرود، [مانند حیوان که جنس انسان است، و خودش مندرج در جنس نامی است و آن هم مندرج در جنس جسم است و ...]

مقدمه ۴: این سیر، به ناچار باید به یک جزء اعمی برسد که اعم از او وجود نداشته باشد:

فلا محالة تنتهی السلسلة إلى جنس لا جنس فوقها

علامه دو استدلال عقلی بر این معنا اقامه مینمایند.

{پیرامون روش‌شناسی بحث در مقولات}

بسیاری از آنچه در بحث مقولات آمده است بحسب استقراء می‌باشد، اما این را دقت کنید، فقط استقراء در این مباحث دخیل نیست. یکی از اموری که دوست داریم تئوریزه شود کیفیت تلائم و هماهنگی روش‌های مختلف با یکدیگر است. مثلاً روش‌های عقلی چگونه باید با روش‌های نقلی تلائم داشته باشند تا ما را به هدف برسانند؟ روش‌های عقلی با روش‌های کشفی و شهودی (البته در صورتیکه آنها را معتبر بدانیم) چطور؟ همچنین است اینکه چطور روش‌های عقلی با روش‌های تجربی (در صورتیکه آن را معتبر بدانیم) باید تلائم داشته باشند تا ما را به مطلوب برسانند؟

یکی از بهترین بسترهای مطالعه در این‌باره، مباحث طبیعیات فلسفه است. مثلاً در مانحن‌فیه بحث با استقراء موجودات ممکن از بُعد ماهوی‌شان پا می‌گیرد ولی در ادامه می‌بینید که از روش استدلال عقلی برای متمیم کار و ایصال به هدف استفاده میشود: یعنی ابتدا با استقراء، موجودات را بررسی کرده و ذاتیات آنها را با تحلیل‌های فراوان شناسایی میکنیم و سپس ذاتی‌های اعم و اخص را بدست می‌آوریم؛ در ادامه از عقل کمک می‌گیریم تا ثابت کنیم این جزءهای ذاتی اعم، نمیتوانند تا بی‌نهایت پیش بروند و قطعاً باید در جایی توقف کنند و... {پایان}

[استدلال اول بر مقدمه ۴ ←] لاستحالة ذهابها إلى غیر النهایة المستلزم لتركب ذات الممكن من أجزاء غیر

متناهية فلا يمكن تعقل شيء من هذه الماهیات بتمام ذاتياتها

محال است سلسله اجناس ماهیات تا بی نهایت پیش برود، زیرا لازمه اش آن است که ذات ممکن از بی نهایت جزء ترکیب یافته باشد، و در این صورت تعقل هیچ یک از آن ماهیات بتمامها و با درک تمام ذاتیات، ممکن نخواهد بود.

• خب این بیان خالی از نقص نیست زیرا کما سبق، درک ماهیت نوعیه بتمام ذاتها یعنی علم به تمام ذات و ذاتیات اشیاء، نزدیک به مُحال است. مگر اینکه آن را اینگونه توجیه کنیم که: اگر اجناس تا بی نهایت پیش بروند، حتی بنحو اجمالی هم نمیتوانیم هیچ ماهیت نوعیه ای را بشناسیم.

[استدلال دوم بر مقدمه ۴ ←] علی أن هذه الأجناس باعتبار أخذها بشرط لا موادَّ خارجيةً أو عقليةً و المادة

من علل القوام و هی متناهیه کما سیأتی إن شاء الله تعالی.

این جزءهای اعم اگرچه الآن جنس (لابشرط) هستند اما به اعتباری دیگر - یعنی اعتبار بشرط لا - ماده هستند و در نسبت با نوعشان، جزء مادی یعنی از علل قوام شیء هستند و علل قوام شیء کما سیأتی إن شاء الله در مرحله ۷ و بطور خاص در مرحله ۸، آخر فصل ۵، متناهی هستند.

به بیان روان تر، جزء اعم، جزء حقیقی تشکیل دهنده شیء مورد مطالعه ماست؛ اگر بنا باشد این اجزاء اعم بنحو تسلسلی پیش بروند بمعنای قبول تسلسل در ناحیه علل یک پدیده موجود خواهد بود و تسلسل در علل حقیقی (فاعلی، غایی، مادی، صوری) مُحال است. یعنی اگر تسلسل در اجزاء اعم را بپذیریم، هیچگاه هیچ نوع واقعی خارجی شکل نخواهد گرفت.

• مواد خارجی ← در مرکبات حقیقیه (جواهر جسمانی) که خارجاً مرکب از ماده و صورت اند؛ مواد عقلیه ← در اعراض و جواهر مجرد که خارجاً بسیط اند اما عقل در تحلیل هایش میتواند برای آنها ماده و صورت در نظر بگیرد.

• سیأتی که علل حقیقی چهار تا هستند: ۱- فاعلی؛ ۲- غایی؛ ۳- مادی؛ ۴- صوری. به علت فاعلی و غایی، علل وجود یا علل خارجی نیز میگویند زیرا خارج از حقیقت شیء هستند؛ همچنین به علل مادی و صوری، علل قوام یا داخلی نیز میگویند زیرا داخل در حقیقت شیء اند.

نتیجه: در عالم واقع، اجناس عالی ای یافت میشوند که بالاتر از آنها جنسی نیست و اینها همان مقولات اند:

فتحصل أن هناك أجناساً عالية ليس فوقها جنس و هی المسماة بالمقولات

• استدلال میگوید قطعاً در عالم واقع و تکوین، یک جزء اعمی که بالاتر از او جزء اعمی نیست وجود دارد؛ اما اینکه آن جزء اعم چیست را باید بوسیله استقراء یافت.

و من هنا يظهر

أولاً أن المقولات بسائط غير مركبة من جنس و فصل و إلا كان هناك جنس أعلى منها هذا خلف

• دوباره تأکید میکنیم اینکه مقولات بسیط محض هستند مراد مقولات تکوینی است نه آنچه که الآن به اسم مقولات میشناسیم. کم و کیف و اینها بحسب استقراء بدست آمده اند و ممکن است با استقراء بیشتر، دستخوش تغییر شوند. اما بالاخره آنچه که تکویناً مقوله است قطعاً جزء - نه خارجی و نه ذهنی - ندارد.

و ثانیاً آنها متباینه بتمام ذواتها البسیطة و إلا كان بينها مشترك ذاتی و هو الجنس فكان فوقها جنس هذا خلف مقولات كاملاً از یکدیگر متباین اند و تمایزشان به تمام ذات بسیطشان است، چراکه اگر تمایزشان به جزء ذاتشان باشد، [باید در جزء دیگر ذات باهم مشترک باشند، یعنی] می بایست میان آنها «مشترک ذاتی»، که همان جنس است، وجود داشته باشد، در نتیجه جنسی بالاتر از آنها وجود خواهد داشت، [درحالی که طبق فرض، جنسی بالاتر از آنها نیست]. این خلاف فرض است.

• دقت دارید که علامه برای اثبات تباین مقولات با یکدیگر، دو دلیل آوردند: ۱- بسیطبودن ذات مقولات؛ ۲- و إلا...؛ دلیل اول در واقع همان دلیلی است که سبب شد مشاء قائل به حقایق متباینه شوند.^۱ اجناس عالیّه متباین به تمام ذات اند چون بسیط اند.

و ثالثاً أن الماهية الواحدة لا تندرج تحت أكثر من مقولة واحدة فلا يكون شيء واحد [از جهت واحد] جوهرها و کما معا و لا کما و کیفا معا و هکذا

• «از جهت واحد» است زیرا مثلاً انسان از یک جهت ذیل کم است و از جهتی دیگر ذیل جوهر و...

و يتفرع عليه أن كل معنى يوجد في أكثر من مقولة واحدة فهو غير داخل تحت المقولة إذ لو دخل تحت ما يصدق عليه لكان مجنسا بمجنسين متباينين أو أجناس متباينة و هو محال

هر حقیقتی که در بیش از یک مقوله یافت شود، داخل در هیچ مقوله ای نیست یعنی اساساً مفهوم ماهوی نیست؛ زیرا اگر آن حقیقت، داخل در مقوله ای باشد که آن مقوله بر او صدق میکند، آن حقیقت، باید دارای دو یا چند جنس متباین باشد و این محال است زیرا منجر به تناقض میشود چون مقولات، متباین به تمام ذات اند.

و مثله ما يصدق من المفاهيم على الواجب و الممكن جميعاً و قد تقدمت الإشارة إلى ذلك [مرحله ۵، فصل ۵، فرع ۳] همچنین است مفاهیم و حقایقی که هم در واجب است و هم در ممکن، یا هم در واجب است و هم در ممتنع، یا هم در ممکن است و هم در ممتنع، یا در هر سه است. چنین مفهومی نیز ماهوی نیست.

و رابعاً أن الماهيات البسيطة كالفصول الجوهرية مثلاً و كالنوع المفرد -إن كان- خارجة عن المقولات و قد تقدم في مرحلة الماهية

ماهیات بسیطه، خارج از مقولاتند، مانند فصول جواهر و نوع مفرد (مانند نقطه) -البته اگر وجود داشته باشد-

• دقت دارید که خود مقولات اگرچه ماهیات بسیطه هستند اما مشمول این حکم نیستند زیرا خودشان رأس مقولات اند.

^۱ در جلسه ۴۱ گذشت که مشاء میگوید ۱- وجود بسیط است اما درعین حال ۲- کثرت واقعی است و موجودات، مختلفند (چون اختلاف آثار هست)؛ اختلاف به جزء ذات نیست چون وجود بسیط است، به عرض خارج لازم هم نیست چون اصالت وجود آن را رد میکند، ناچاراً اختلاف به تمام ذات است و فلذا حقایق خارجی، صددرد متباین هستند و هیچ نقطه اشتراکی میان آنها نیست و وحدت صرفاً در ذهن است. مشکل مشاء این بود که اختلاف و تباین در ذات -یعنی همان تشکیک در ذات- را نمیپذیرفت.

- در ابتدای بیان مطلب سوم فصل ششم علامه فرمودند: «فصول الجواهر لیست بجواهر» آنجا گفتیم: از طرفی میگویید: «فصول الجواهر لیست بجواهر» یعنی فصل مندرج ذیل جوهر نیست، از طرفی دیگر میگویید: «الأعراض لا تقوّم الجواهر» یعنی مقومات جوهر نمیتوانند عرض باشند و در نتیجه فصل جزو اعراض هم نیست؛ خب سوال میشود که پس فصول جوهر چه هستند؟ در آنجا علامه پاسخی ندادند اما در اینجا میفرمایند: فصول، ماهیات بسیطه اند.

و خامساً أن الواجب و الممتنع خارجان عن المقولات إذ لا ماهية لهما و المقولات ماهيات جنسية

واجب و ممتنع خارج از بحث مقولات اند زیرا ماهیت ندارند حال آنکه بحث مقولات در ماهیات مطرح میشود.

- «ماهیات جنسیه» میتواند اشاره به این باشد که فصول، مندرج ذیل رده بندی ماهیات نیستند.